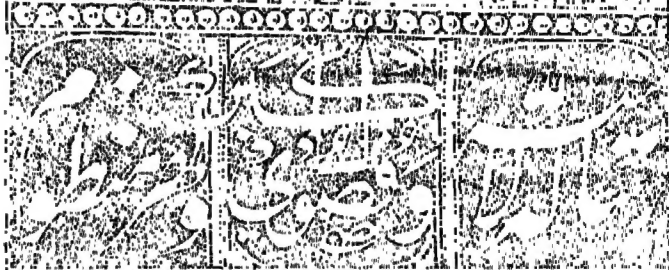


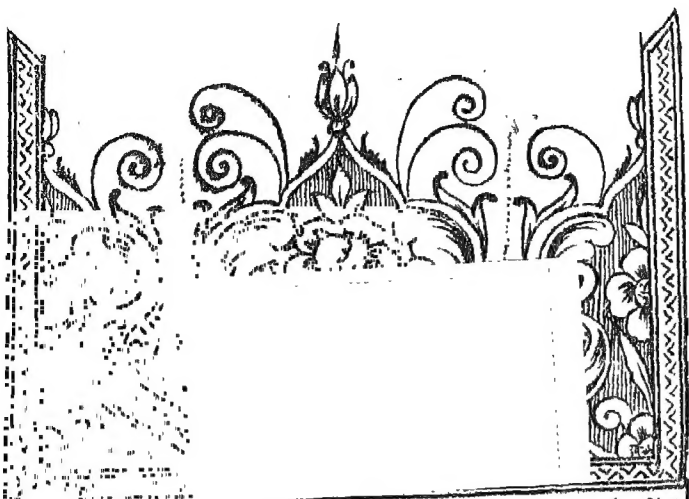


پیشانی ساکنا و قیوم محمد



در اصل طبع محمدی





بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله

الف تمسیت اسمی بمعنی الذی و مفعول آن آن کثر بسم فاعل مفعول  
حدوث داخل شود نه بر صفت مشبهه اسم تفضیل زیرا که این کلمه دو چنین نیست  
حرف و بمعنی اسم پس در خوش نیز دو چنین باید و آن اسم فاعل و هم مفعول ملوک  
که بظاهر مفرد و تحقیق جمله است و صفت مشبهه سبب دلالت بر ثبوت صلاحیت  
فعل ندارد و کذا اسم التفضیل مثل الضارب المضروب ای الذی ضرب الذی  
و الضاربة و المضروبة ای التي ضربت والتي ضربت و این لام احتمال خوفیه  
و الا مانع از عمل مشبهه و گاهی در بعضی ظرف و جمله اسمیه فعل مضارع که جمله باشد  
داخل شود مثال اول شهر من لا يزال ساكرا على المنة فهو خير من ذوات  
ای الذی مع مثال ثانی شهر من القوم الرسول الله منهم لهم ذات قاب بیتی

از جمله مشهور  
سلطوی  
ای سیکه  
شکایت  
اوست  
بیت  
و فرخی  
از جمله مشهور  
مخدوم  
کیتند  
خدا از شایسته  
ایان  
پی





اثبات و اثبات که اگر یکی از زمان ترشح نماید که بی را پوشش خاست کرد و باقی  
 و ضمن خصوص چنانکه درین شهر مشهور است که این شهر است  
 لازم است چه را در نیم صفت است که در غایت تن شد و اثبات که گفته اند  
 در چنانچه بلام صفت حکم کرده و در آنکه صفتش پسینی جمله کرده و معنی این  
 عهد دینی قرار داده اند و معنی این صفت را در کونه ساخته اند یکی برای غلبه صفت  
 قطع نظر از عموم و خصوص که در دوم برای مابیت من حیث الاطلاق نحو الاطلاق  
 نوع و بگویند صفت حال آنکه جایش نیست زیرا که مقید علی الاطلاق و علت در ضمن  
 تحقق عموم پس تجدید اصطلاح مفید نماند و جدید نیست **قسم سوم**  
 حرف را در آن دو نوع است اول لازم و آن چند صفت باشد اول  
 عوض حرف مخدوف مثل الله بحدش الله علی الاصح بعد حذف حقه الف لام عوض  
 آوردند و مجموع علم واجب تعالی شد پس افاده تعریف از صفت است الف لازم  
 و و هم غیر عوض اصل بر اعلام محل نحو استموا ل فیض سین میم و هم بعد و اوکن  
 نام این عاویذ شاعر هیودی یا زنده کنی یا بوبرا و استغنیین نام پیغمبری سوم  
 غیر عوض اصل بر اعلام مقوله نحو اللات و العزى زیرا که لات در اصل تشدید نام  
 است گفته میوقی و ملائک بودند است که مردم بر قبرش هجوم کرده و شن ساختند و لفظ

این شهر مشهور است که این شهر است  
 در چنانچه بلام صفت حکم کرده و در آنکه صفتش پسینی جمله کرده و معنی این  
 عهد دینی قرار داده اند و معنی این صفت را در کونه ساخته اند یکی برای غلبه صفت  
 قطع نظر از عموم و خصوص که در دوم برای مابیت من حیث الاطلاق نحو الاطلاق  
 نوع و بگویند صفت حال آنکه جایش نیست زیرا که مقید علی الاطلاق و علت در ضمن  
 تحقق عموم پس تجدید اصطلاح مفید نماند و جدید نیست **قسم سوم**  
 حرف را در آن دو نوع است اول لازم و آن چند صفت باشد اول  
 عوض حرف مخدوف مثل الله بحدش الله علی الاصح بعد حذف حقه الف لام عوض  
 آوردند و مجموع علم واجب تعالی شد پس افاده تعریف از صفت است الف لازم  
 و و هم غیر عوض اصل بر اعلام محل نحو استموا ل فیض سین میم و هم بعد و اوکن  
 نام این عاویذ شاعر هیودی یا زنده کنی یا بوبرا و استغنیین نام پیغمبری سوم  
 غیر عوض اصل بر اعلام مقوله نحو اللات و العزى زیرا که لات در اصل تشدید نام  
 است گفته میوقی و ملائک بودند است که مردم بر قبرش هجوم کرده و شن ساختند و لفظ

بتان پشتمن و ند و غریبی درختی بود و هت و غطفان که او را می پستیدند و چون  
 خالد بن ولید از آن حکم رسول مقبول قطع کرده بود شیطان نی پشیمان بود و دست بر سر  
 ویل گویان آمد تا آنکه خالد بن نضر تهای شمشیر او را مقتول نمود و او می گفت یا عیسی  
 انکرمک لا یسبحک انی رایت الله قد اناک پس فرمود آنحضرت علیه السلام  
 العزیز و لن تعبدوا غیره من غیر عرض اهل بر اعلام غالب الاطلاق بر فرد و  
 از افراد خودش مثل آنکه در اصل هر کوب شامل بود اما حالا علم تر یا گردید و تعبدت که  
 در اصل نام همراه صاعده که بود حالا باعتبار علیت نام عقیده منی واقع شد و  
 مراد از تجربه عقیده و آنست که خاص مخصوص بیت المحرام شده و آئینه که حالا بعد از رسول  
 مخصوص گردیده و لزوم این لام در غیر ذل و اضافت است اما درین و حالات و این  
 باشد بخوبی آغشی باطله و یا آغشی غلب مدینه الرسول و درفش در غیر این و و حالت  
 شاد و نخر و یا عیون طالع اصله العیون **نوع دوم** عارض و آن  
 چند صفت اول عارض عام عظیم و شر برای ملح و اشارت صفت اول  
 آن و خل شود بر اعلام منقول از اوصاف که قبل علیت صلاحیت و خیر است  
 پس گویا این لام شکاری بر وجه تسمیه اعلام مدخوله میکند و آن بیشتر صفت ششون  
 باشد مثل الحارث و انما سم و تحسن و الحسن و العباس و الصالح و کما هی

ای غنی خوار  
 تو یکسره شمشیر  
 میگیرم و میبرم  
 خدا را که خود کردار  
 آنست که منی اصلا  
 برین بنده و  
 زیرا اصله بیوی  
 تو می نرسد و نی  
 سوره که است اگر کوب  
 آنست که از آن  
 مطلق است  
 آغشی و اصل نام آغش است  
 اما غالب آغشی همان است  
 و غیر این آغشی گویند اما  
 عیون که در آن است  
 و شاد است که العیون

مصدرش الفضل و گاهی اسمی از ایمان مثل ایمان چنانچه معنی نخست از شفاقت  
ایمان از جهت شباهت کثیر با خون پس آوردن این است و نه شفاقت برود و ابراست  
قول ابن الکتب و نزد بعضی محققین وقت فصل شاد معنی اصلی واجب الایراد باشد و گاه  
تقصید که در حدیث آمده اما مخفی نماند که دخول این لام بر اعلام مذکور سماعی است نه قیاسی  
چنانکه صاحب انی آورده که سوسمی لفظ علی و محمد بر هر جائز است زیرا که بسیاری  
از اعلام مذکور سوسمی این هر دو اصل نمیشود از آنست احمد و معروف و صاحب صریح  
ابن هشام و ازین قبیلت لفظ عائشه و طلحه و هم عارض خاص در فردین شعر  
دخول بر اعلامیکه در اصل قابل دخولش نباشند چنانکه درین شعر شهر با عده ام  
من اسیرنا حرثس ابواب علی قصونا شهر رایت الولید بن الزیرید مبارکا  
شدیداً یا عبا خلافة کاهنه زیرا که لفظ زید و عمرو در اصل قابل دخول نیست و سوسمی  
شعر ولف جنیک الکوا و عاظلا و لقد نهیک عن نبات الا ویر چه نبات او بر علم  
سارفع است و همچنین اصل بر تمیز نحو شهر رایت لما ان عرفت و جملها صد و ش  
طبت النفس یا قیس عن عمر اما دخولش در شعر بحالی در قول ایشان او عا و الا  
فالا و ال و با و انما الغفیر شاد است چه حال نکره میباشد و هم داخل بر سماعی است  
مثل الکوفة و البصرة و الزبید و الضعفا و الدیشق و بعضی گویند دخول این لام

[illegible][illegible]







س ۳۳۳  
ن ۲

DUE DATE

۲۹۲۳۷۵

--	--	--	--

